



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۹)﴾

گرچه ذات اقدس اله بر اساس اراده تشریعی از همه انسانها خواسته است که موحد باشند مومن باشند مطیع باشند لکن بر اساس اراده تکوینی آنها را آزاد گذاشت تا هر کس با حسن اختیار خودش مومن و موحد بشود و اگر کسی با سوء اختیار خود ایمان نیاورد خود را با دست خود به عذاب رساند اگر خدا بخواهد بر اساس اراده تکوینیه همه را مومن کند یقیناً می تواند یعنی اگر خدا اراده کرد که همگان مومن شوند به نحو اراده تکوین خب دها در اختیار او است قدرتها در اختیار او است حالا یا از راه الحاء و اضطرار یا از راه تشویق و جذبه می تواند همه را مومن بکند ولی این کمالی برای انسانها نیست در آیه ۹۹ همین سوره مبارکه یونس به این صورت آمده است ﴿ولو شاء ربك لآمن من في الأرض كلهم جميعاً أفأنت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين﴾ اگر خداوند به اراده تکوینیه بخواهد همه مومن بشوند خب می شوند چون دهای همه به دست او است ولی این دیگر کمال نیست ایمان مردم که به سود خدا نیست به سود خود آنها است وقتی به سود آنها است که با اراده تشریعی و حسن اختیار مومن بشوند بنابراین اصل اراده تشریعی یعنی قانونگذاری و هدایت های تشریعی متوجه ایمان عمومی است برای اینکه ﴿هدى للناس﴾<sup>۱</sup> است ﴿للعالمين تذكيراً﴾<sup>۲</sup> است ﴿ما أرسلناك إلا كافة للناس﴾<sup>۳</sup> است و مانند آن و اگر بخواهد همگان

مومن بشوند بر اساس ارادهٔ تکوینی این قدرت را هم دارد لکن این دیگر کمال نیست چه اینکه در سورهٔ مبارکهٔ ۴۷ که به نام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است آنجا فرمود من اگر بخواهم از کفار انتقام بگیرم یقیناً می‌توانم ﴿لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرْنَا مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾<sup>۲</sup> اگر خداوند بر اساس ارادهٔ تکوینی می‌خواست که تمام کفار در تمام جنگها شکست بخورند و هیچ کدام از مسلمانها شهید نشوند می‌توانست لکن این دیگر کمال نبود برای حوزهٔ اسلامی کمال وقتی است که اینها با اختیار خود با تحمل مشقتها در آزمون سرفراز دریابند پس خداوند بر اساس ارادهٔ تشریعی همه را هدایت کرده است يك، دو بر اساس ارادهٔ تکوینی اگر می‌خواست همگان مومن بشوند می‌شدند لکن این کمال نبود، مطلب سوم که در این سؤالا آمده که خدای سبحان حکیم است و حکمت او اقتضا می‌کند که به مقصد برسند و به خیر راه یابند و از گمراهی نجات پیدا کنند این همانطوری که در پاسخ از سؤال هدایت عمومی خداوند مطرح شد دربارهٔ پاسخ از سؤال حکیم بودن خدا هم مطرح است یعنی خدای سبحان حکیم است کارهایش بر اساس حکمت است و کارهای حکیمانه بی‌هدف نیست و غالباً هم به مقصد می‌رسند اما بحثهای جهانی کردن مبتنی بر این است که گذشته و حال و آینده دور حتی مسئلهٔ برزخ و قیامت و بهشت و جهنم را هم ما باید در این محدودهٔ جهانی در نظر بگیریم در چنین گستره‌ای حکمت الهی به ثمر می‌نشیند به مقصد می‌رسد غالب بشر به رحمت راه پیدا می‌کنند آنهایی که در جهنم می‌مانند و مخلد هستند نسبت به کسانی که در اعرافند و یا در بهشت هستند خیلی کم هستند این چهار پنج تا سؤالی که اینجا مطرح شده است تقریباً به غالب اینها پاسخ داده شد اما آن سؤالی که مربوط به گوهر دین بود اشاره شد به اینکه همه این احکام و حکم دینی گوهر

۲ - فرقان، ۱.

۳ - سبأ، ۲۸.

۴ - سورهٔ محمد (ص)، آیه ۴.

است منتهی بعضیها نسبت به بعضی اگر صدف هستند آن گوهر در صدف تربیت می‌شود اگر کسی صدف را رها کند دیگر به گوهر نمی‌رسد لذا وجود مبارك حضرت مسیح دارد که ﴿وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَادَمْتُ حَيًّا﴾<sup>۵</sup> من تا زنده هستم بالاخره باید اهل عبادت باشم که این کمال همین است راه کمال همین است و این هم که احیاناً گفته شد در عالم دینداری و رستگاری راه یکی نیست آنکه انبیا آوردند یکی است بقیه هم راههای دیگر است این هم که پاسخ داده شد درباره این سؤال که بشر من حیث المجموع دیندارتر شد کاملتر شد این نسبت به توده مردم ممکن است اما نسبت به دولتمردان و ابرقدرتها فساد اینها بیشتر شد چه اینکه جنگ جهانی اول نشان داد جنگ جهانی دوم نشان داد الآن هم که آستانه جنگ جدید هستند هم نشان می‌دهد که بر اساس ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى﴾<sup>۶</sup> دارند زندگی می‌کنند یعنی کسی که خود را به جای خدا نشاند ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾<sup>۷</sup> شد کار او هم بر اساس ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى﴾ است همین که قدرت پیدا کرد می‌گوید من برترم و کمال مال من است و تمدن مال من است و مانند آن این ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى﴾ منطق کسی است که خود را به جای خدا بنشاند به جای اینکه خلیفه الله باشد مدعی ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾<sup>۸</sup> باشد خب پس نمی‌شود گفت بشریت به کمال رسیده است یا کاملتر شده است نمی‌شود گفت راه یکی است هر کدامشان که به مقصد رسیدند برای اینکه در راه هستند همین راه مستقیم هستند منتهی راه مستقیم سبیل فرعی فراوانی دارد هر کسی به آن اندازه که حجت خدا به او رسیده است عمل بکند در سبیل خدا است تا برسد به آن بزرگراه جریان وحی و تجربه هم که سؤال سوم این مجموعه بود که آنچه را که برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پدید آمد باید برای دیگران هم پدید بیاید این

۵ - سوره، مریم، آیه ۳۱.

۶ - سوره طه، آیه ۶۴.

۷ - سوره جاثیه، آیه ۲۳.

۸ - سوره نازعات، آیه ۲۴.

دو تفسیر دارد یکی اینکه آنچه را که آن حضرت یافت دیگران بیابند يك سخن ناثواب است برای اینکه مشرکان حجاز هم می گفتند به این که ما هرگز ایمان نمی آوریم ﴿حقى نؤتى مثل ما أوتى رسل الله﴾<sup>۹</sup> آنچه که بر انبیا نازل شد بر ما هم نازل بشود تا ما بفهمیم و باور کنیم این سخن ناثواب است برای اینکه ممکن است يك کسی حکیم بشود عارف بشود اما در محدوده نبوت و اینها راه ندارد برای اینکه ﴿الله أعلم حيث يجعل رسالته﴾<sup>۱۰</sup> بر فرض اهل معرفت شد و چیزهایی را مشاهده کرد همانطوری که در بحثهای گذشته داشتیم معلوم نیست که این در مثال متصل می میرد یا مثال منفصل يك، در مثال منفصل میبرد معصوم است یا نه این دو، بر فرض در مقام تلقی مصون باشد در مقام ضبط و نگهداری مصون است یا نه این سه، بر فرض در مقام تلقی و در مقام ضبط و نگهداری مصون باشد در مقام ابلاغ و انشا هم مصون است یا نه چهار، در همه مراحل احتیاج دارند به انبیا اینطور نیست که حالا يك کسی بگوید يك جذبه الهی نصیب من شد من راهی را که انبیا طی کردند همان راه را دارم طی می کنم خب می ماند این سخن که ما الآن نباید از اژدها شدن عصا و مار شدن عصا و افعی شدن عصا ایمان بیاوریم ما باید بر اساس جذبه درون ایمان بیاوریم البته این جذبه درون چیز بسیار خوبی است لکن آن جذبه درون گاهی از راه مشاهده معجزات مشاهده اژدها شدن عصا مشاهده ید بیضا پیدا می شود حالا تا بیننده که باشد جریان مار را خلیها دیدند که وجود مبارك موسای کلیم سلام الله علیه عصا را به فرمان الهی القا کرد و به صورت مار درآمد بعد فرمود ﴿خذها و لاتخف سنعيدها سيرتها الأولى﴾<sup>۱۱</sup> این معجزه است در قرآن کریم از معجزات موسای کلیم سلام الله علیه به عنوان آیات بینات یاد شده است گاهی انسان با مشاهده يك معجزه مجذوب می شود اینطور نیست که حرف

۹ - سورة أنعام، آیه ۱۲۴.

۱۰ - أنعام، ۱۲۴.

۱۱ - سورة طه، آیه ۲۱.

جناب غزالی سخن تامی باشد البته سخن غزالی فی الجملة درست است نه بالجمله در طی این هفت قرن و اندی این حرفهای جناب آقای غزالی در خیلی از کتابها آمده گفتند به اینکه ما باید مثلاً با شهود درونی با مشاهدات ربانی به حقایق پی ببریم وگرنه آنهایی که دیدند عصایی ازدها شده به موسای کلیم ایمان آوردند وقتی که دیدند گوساله بانگ کرد به دنبال سامری حرکت کردند وقتی ﴿فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلاً جَسَداً لَهُ خَوَار﴾<sup>۱۲</sup> غبار شد به دنبال او راه افتادند آن کسی که بی برهان بر اساس حس با يك عصایی ایمان می آورد با يك عجلی هم برمی گردد اگر کسی با مشاهدات درونی با برهان قطعی ایمان بیاورد مستحکم است این سخن فی الجملة درست است آنهایی که حس گرا هستند در محدوده حس ایمان می آورند برهانی نیستند یا اهل شهود نیستند بلکه آنها آن خطر آنها را تهدید می کند ولی در بین آنها مردان الهی هم یافت می شود که با مشاهده معجزه مجذوب می شوند می فهمند این معجزه است وقتی فهمیدند این معجزه است برای او فداکاری می کنند خب جناب غزالی خیلی از چیزها برای شما روشن شده است با برهان هم فهمیدید کجا حاضر شدید که مثل آن سحره موسی برای دین فداکاری کنی آنها وقتی که دیدند وجود مبارك موسای کلیم میداندار بود همه این چوبها و ﴿يَخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾<sup>۱۳</sup> آنهایی که از حبال و از عصی یعنی از عصاها و از طنابها مارهای فراوانی راه اندازی کردند در میدان مسابقه ﴿سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ فَأَسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ﴾<sup>۱۴</sup> خب خیلیها این صحنه را دیدند يك عده کارشناسان محقق هم دیدند وجود مبارك موسای کلیم وقتی عصا را انداخت سحر همه ساحرها باطل شد اینها آنچنان مجذوب شدند و شیفته شدند که در برابر تهدید درباریان فرعون که گفتند ﴿لَأَصْلَبَنَّكُمْ فِيْ جَذْوَعِ النَّحْلِ﴾<sup>۱۵</sup> دست راست و پای چپ دست چپ و

۱۲ - سورة طه، آیه ۸۸.

۱۳ - سورة طه، آیه ۶۶.

۱۴ - سورة اعراف، آیه ۱۱۶.

۱۵ - سورة طه، آیه ۷۱.

پای راست را قطع می‌کنیم شما را به دار می‌کشیم گفتند هر چه می‌خواهی بکنی بکن خب کدام حکیم است کدام عارف است که اینطور گذشت داشته باشد این هم با عصا ایمان آورد دیگر جناب غزالی تو هرگز برای اسلام چهار تا کتک خوردی که اینطور می‌گویی؟ بنابراین اینکه انسان اگر با عصا ایمان بیاورد با گوساله می‌رود این مال حس‌گرا است حالا تا چطوری معجزه را درک بکند مگر به میخ کشیدن فرعون کار آسانی بود ﴿جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ﴾<sup>۱۶</sup> از همان قبیل بودند اینها کسانی بودند که وقتی گفتند ما دست راست و پای چپتان را قطع می‌کنیم دست چپ و پای راستتان را قطع می‌کنیم که ﴿مَنْ خَلَّافَ﴾<sup>۱۷</sup> یعنی دست راست و پای چپ یا دست چپ و پای راست به دار می‌کشیم می‌کردند اینها می‌گفتند ﴿فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ ﴿إِنَّا آمَنَّا﴾<sup>۱۸</sup> خب توی غزالی این حوادث سختی که پیش آمد کجا حاضر شدی برای اسلام چهار تا کتک بخوری؟ اینچنین نیست که حالا هر کسی عارف شد حکیم شد مجذوب بشود تا آن ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۱۹</sup> نصیب چه کسی بشود بالاخره گاهی انسان با مشاهدهٔ عصای موسای کلیم مجذوب او می‌شود معجزه است یعنی در اینکه این فعل خدا است هیچ تردیدی نیست خب اگر این فعل الله بود انسان را مجذوب می‌کند دیگر چطوری می‌شود که انسان پیام خدا را ببیند و حذب نشود در سورهٔ مبارکهٔ اعراف هست در سورهٔ مبارکهٔ طه هست بنابراین تا شنوندهٔ آن کلام و گیرندهٔ آن اعجاز چه کسی باشد در سورهٔ مبارکهٔ طه آیهٔ ۷۰ به بعد این است بعد از اینکه ذات مقدس موسی سلام الله علیه ترسید میدان مار بود این ترس هم وجود مبارك حضرت امیر در آن اوایل نهج البلاغه تشریح کرد میدان مسابقه بود میدان مسابقه شده میدان مار صدها تماشاچی هم صف بسته‌اند درباریان فرعون هم گفتند ﴿بِكُلِّ سَحَّارٍ

۱۶ - سورهٔ فجر، آیهٔ ۹.

۱۷ - سورهٔ طه، آیهٔ ۷۱.

۱۸ - سورهٔ طه، آیات ۷۲ - ۷۳.

۱۹ - سورهٔ مائده، آیهٔ ۵۴.

علی ۸م ﴿۲۰﴾ را بیاورید آوردند آن هم ﴿جاءوا بسحر عظیم﴾ شد ﴿سحروا أعین الناس﴾ شد ﴿واسترهبوه﴾ ۲۱ شد میدان هم میدان مار شد وجود مبارك موسای کلیم ترسید گفت خب من هم الآن عصا را بیندازم بشود مار اینها نتوانند بین سحر ساحران و معجزه من تشخیص بدهند چه کنم ترس موسای کلیم از جهل مردم بود اینکه آنها ﴿فإذا﴾ آیه ۶۶ و ۶۷ طه این بود ﴿قال بل ألقوا فإذا حبالهم وعصيتهم یخيل خيفة موسى إلیه من سخرهم آنها تسعی \* فأوحس فی نفسه﴾ وجود مبارك موسای کلیم ترسید، وجود مبارك حضرت امیر سلام الله علیه همانطوری که در نهج البلاغه است فرمود ترس موسای کلیم از خودش نبود این از آن مار واقعی نمی ترسید چه رسد از این مار سحری مصنوعی آنها که مار واقعی نبودند ﴿یخيل إلیه من سخرهم إنها تسعی﴾ این مار واقعی که ازدهای واقعی بود می گذاشت می گرفت خدا فرمود ﴿خذها ولا تخف سنعدها سيرتها الاولى﴾ کار رسمی وجود مبارك موسای کلیم این بود فرمود این در خطبه چهار نهج البلاغه هست که ترس موسای کلیم این بود «خاف من غلبة دولة الضلال و أشرب منهم» موسای کلیم می گفت خب حالا اگر من هم این عصا را بیندازم و بشود مار، ماری بر مارها افزوده بشود خب آنها هم مثل من کاری کردند من هم در حد يك ساحر شناخته می شوم آن وقت اگر مردم نتوانند بین معجزه من و سحر ساحران فرق بگذارند چه کنم اینجا بود که ذات اقدس اله بدون اینکه موسای کلیم حرف بزند از هراس موسای کلیم باخبر شد فرمود نه اینچنین نیست ﴿قلنا لا تخف إنك أنت الأعلى﴾ ۲۲ تو پیروزی تو بینداز فقط بینداز بین من چه می کنم وقتی وجود مبارك موسای کلیم عصا را انداخت

۲۰ - سورة شعراء، آیه ۳۷.

۲۱ - اعراف، ۱۱۶.

۲۲ - سورة طه، آیه ۶۸.

تمام این مارها و اردهای سحری باطنشان رو شد دستشان رو شد مردم دیدند این میدان چوبهای فراوانی افتاده طنابهای فراوانی افتاده فقط يك مار است که میدانداري می‌کند.

سؤال: جواب: آن مال اولین بار است وگرنه هیچ هراسی نداشت اولین بار خب بالاخره ترس اینها به وسیله تأمین الهی به امن تبدیل می‌شود اینها که ذاتاً در امان نیستند انسان اینطور است هر ممکنی اینطور است برای اولین بار وقتی که ذات اقدس اله در کوه طور فرمود القا بکن ﴿ماتلك يمينك يا موسى﴾<sup>۲۳</sup> عرض کرد ﴿هی عصای اتوکؤا عليها و أهش بها على غنمي ولی فيها مآرب أخرى﴾<sup>۲۴</sup> فرمود القها بینداز بین چیست وقتی مار شد هراسناك شد فرمود ﴿خذها ولا تخف سنعيدها سيرتها الأولى﴾<sup>۲۵</sup> بعد هم دیگر برای او عادی شد اینجا که وجود مبارك موسای کلیم ترسید آن تحلیلی که وجود مبارك حضرت امیر دارد این است که از جهل مردم ترسید که اگر مردم نتوانند بین معجزه و سحر فرق بگذارند چه کنم اینجا ذات اقدس اله فرمود نه وقتی مطلب به آن درجه حسی رسید من کاری می‌کنم که اعلی بودن تو مشخص بشود ﴿قلنا لا تخف إنك أنت الأعلى﴾<sup>۲۶</sup> آنجا فرمود ﴿خذها ولا تخف سنعيدها سيرتها الأولى﴾<sup>۲۷</sup> فرمود نترس ما دوباره چوبش می‌کنیم اینجا فرمود نترس ما این مار را که مار واقعی است طرزی جلوه می‌دهیم که همه سحرها را باطل کند این همه تماشاجی دیده بودند که این میدان میدان مار است بعد وقتی موسای کلیم عصا را انداخت دیدند که نه يك مشتم چوب خشك و يك مشتم طناب خشك اینجا افتاده سحر را باطل کرده ﴿تلقف ما صنعوا انما صنعوا كيد ساحر ولا يفلح الساحر حيث أتى﴾<sup>۲۸</sup> خب خلیها این را

۲۳ - سورة طه، آیه ۱۷.

۲۴ - سورة طه، آیه ۱۸.

۲۵ - طه، ۲۱.

۲۶ - طه، ۶۸.

۲۷ - طه، ۲۱.

۲۸ - طه، ۶۹.



دیدند بعد درباریان فرعون گفتند ﴿إِنَّهٗ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ﴾<sup>۲۹</sup> يك عده هم شاید گفتند که مثلاً این طوری که سخنگویان دولت می گویند درست است اما يك عده که کارشناس بودند پذیرفتند دیگر وقتی پذیرفتند گفتند ﴿إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى﴾<sup>۳۰</sup> تهدید درباریان فرعون شروع شد که ما دست راست و پای چپتان را قطع می کنیم شما را به دار می کشیم ﴿فَاقْضِ... إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾<sup>۳۱</sup> این را می گویند هنر اینکه دیگر مثل شما جناب آقای غزالی درس نخواند که این همان ساحری بود که کارش هم حرام بود سحر در خدمت دربار داشت ولی دید معجزه است پس اینچنین نیست هر که با عصای موسی بیاید با گوساله سامری برود نخیر با عصای موسی می آید و می آید و می آید و برای همیشه می ماند که قرآن کریم با عظمت از آنها یاد کرده است تا حالا معجزه دست که باشد در معجزه کوتاهی نیست این داستان سمسامه معدیکرب که معروف است عمرو ابن معدیکرب از سلحشوران جنگی بود يك شمشیر تیزی داشت به نام سمسامه صاحب عقد الفرید نقل می کند که بعضی از خلفای همان صدر اسلام برای عمرو ابن معدیکرب نامه نوشتند که آن سمسامه را برای ما بفرست سمسامه را عمرو ابن معدیکرب برای آن خلیفه فرستاد آن خلیفه آن سمسامه را گرفت و چند تا آزمایش کرد به بعضی از چوبها زد دید خیلی برنده نیست آن شهرت را ندارد برایش نامه نوشت که این سمسامه شما که شهرت به تیزی دارد آنقدر تیز نیست او در جواب نوشت بعثت إليك بالسيف لا بالساعد من که بازو ندادم که به تو من شمشیر دادم آن شمشیر با بازوی من کار می کند نه با دست تو معجزه اگر در يك قلب شفاف باشد کار می کند وگرنه این همان معجزات است دیگر فرموده ۸ اگر من بازو می دادم به آن بازویی که تو داری با این شمشیر کاری پیش نمی بری بالاخره يك بازویی

۲۹ - طه، ۷۱.

۳۰ - طه، ۷۰.

۳۱ - طه، ۷۲.

می‌خواهد تا این معجزه مال چه کسی باشد پس جناب غزالی مشکل در معجزه نیست کاری که اینها کردند کمتر عارفی کرده کاری که اینها کردند کمتر حکیمی کرده گفتند: ﴿فَاقْضِ... إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾<sup>۳۲</sup> آن روز هم به بند کشیدن و به میخ کشیدن کار عادی فرعونیه بود اینها که ﴿جَابِطُ الصَّخْرِ بِالْوَادِ﴾<sup>۳۳</sup> مال عاد و ثمود اینها دنبال همانها بودند ﴿وَفِرْعَوْنُ ذِي الْأَوْتَادِ﴾<sup>۳۴</sup> و تد یعنی میخ اینها به میخ می‌کشیدند تا حالا معجزه را که ببیند آیات بین را که ببیند خب خیلها مکه می‌روند اما برخیا درست زیارت می‌کنند برخی جزو ضیوف الرحمن هستند ﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ﴾<sup>۳۵</sup> آیات بینات را می‌بینید آنجا، شما در بسیاری از منطقه‌های بیلاقی‌تان خب یا روستایتان بیلاقی است یا قشلاقتان یا بیلاقتان بالاخره با این روستاهای مملکت که بیلاقی هستند مأنوسید یکی دو سال که برف نیاید این چشمه‌ها خشک می‌شود همینطور است الآن مکه اصلاً جای برف نیست يك چشمه هست الآن چهار هزار سال است که دارد می‌جوشد زمزم آنجا که سالی یکی دو بار يك باران مختصری بیاید این که نمی‌تواند آن چشمه را تامین کند خب يك چشمه که چهار هزار سال است که دارد می‌جوشد آنجا جای برف هم نیست جای تگرگ هم نیست جای یخ هم نیست جای ذخیره آب هم نیست این خدایی است که ترافیک آبهای تحت الارض به عهده او است این دو راه و سه راه و ورود ممنوع و یکطرفه‌ای که روی زمین است يك چنین چیزهایی هم زیر زمین است فرمود این همه باران که من می‌فرستم می‌دانید کجا می‌برم؟ ﴿سَلَكُوا يَنْبَايِعُ فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۳۶</sup> اینها را دو راه سه راه بعضی جا ورود ممنوع بعضی جا دو طرفه کجا باید سر در بیاورد کجا باید قنات بشود کجا باید چشمه بشود کجا باید چاه بشود همه را من هدایت می‌کنم بالا فرمود این ابرها را هم من رهبری می‌کنم ﴿نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ

۳۲ - طه، ۷۲.

۳۳ - سورة فجر، آیه ۹.

۳۴ - فجر، ۱۰.

۳۵ - سورة آل عمران، آیه ۹۷.

۳۶ - سورة زمر، آیه ۲۱.

الجرز ﴿٣٧﴾ به ابر بگویم کجا بیار کجا نبار کجا باگیری کن کجا بارگیری نکن این مال آسمان آن هم مال زمین خب اگر ترافیک آسمان به دست او است ترافیک زمین هم به دست او است این معجزات بین را آدم ببیند بعد بیراهه برود همان است دیگر تا این آیات بین يك بازوی عمرو این معدی کربی می‌خواهد وگرنه در سمسامه بودن تردیدی نیست.

سؤال: جواب: آن برای اینکه وزن آیات قرآن کریم آخرش الف است جور در بیاید ﴿ولا يفلح السحر حيث أتى \* فأتى السحرة سجداً قالوا آمنا بربّ هارون و موسى﴾ \* قال آمتم له قبل أن آذن لكم إنه لكبيركم الذي علمكم السحر فلا تقطن أيديكم و أرجلكم من خلاف ولأصلبكم في جذوع النخل و لتعلمن آينا أشدّ عذاباً و أبقى \* قالوا لن نؤثرك على ماجئنا من البينات والذى فطرنا فاقص ما أنت قاض إنما تقضى هذه الحياة الدنيا \* إنا آمنا بربنا ليغفر لنا خطايانا وما أكرهتنا عليه من السحر والله خير و أبقى﴾ ﴿٣٨﴾ تا این معجزه را چه کسی ببیند خب بنابراین اینکه گفته بشود البته راه شهود چیز بسیار خوبی است برهان چیز بسیار خوبی است اما معجزه هم بسیار خوب است کوتاهی در کسی است که درباره معجزه و تاثیر معجزه و مانند آن، آن قلب شفاف را رعایت نمی‌کند مطلب دیگر آن است که این سؤالهایی که آقایان جداگانه مرقوم فرمودند نشانه حسن استقبال آقایان به مسائل روز است این کار کار بسیار خوبی است که از خطر روز باخبرید اما این چند نکته را هم توجه داشته باشید الآن در دروازه ترجمه باز است هر کسی يك زبانی می‌داند مرتب ترجمه می‌کند و اگر انشاءالله حسن نیت داشته باشد سعی می‌کند کتابهای علمی را ترجمه بکند این يك برکتی است اما اگر خدای ناکرده مشکلی داشته باشد سعی می‌کند آنچه که در دیار غرب می‌گذرد به عنوان اینکه اینها حکیم هستند و فیلسوف هستند و متمدن هستند حرفهای اینها را ترجمه

کنند يك بيان بسیار لطیفی جناب شیخ اشراق دارد در مطارحاتشان می گوید در حکمت الاشراق نیست فرمود اینکه می بینید در بین متکلمان و حکیمان گاهی يك اقوال ضعیف پیدا می شود نظیر اینکه آیا معدوم شیء هست یا نه يك عده ای فتوا به شیئیت معدوم دادند گفتند شیء یا موجود است یا معدوم است یا واسطه بین وجود و عدم است قائل به ثبوتات ازلیه شدند قائل به شیئیت معدوم شدند و اینها فرمود اینگونه از اقوال موهون و ضعیف می دانید چه وقت پیدا شده در بین حکما و متکلمان؟ آن وقتی که دروازه ترجمه از غرب باز شد يك، آن آگاهی عمومی ضعیف بود دو، اینها خیال می کردند هر کسی که اسمش لاتین است این فیلسوف است هر کتابی که لاتینی نام دارد فلسفه است این را ترجمه کردند قصر و شمین این سه، این آراء ضعیف از صاحب نظر و غیر صاحب نظر ریخته در دست و پای مردم ایران زمین چهار، این اقوال پدید آمده الآن هم جریان پلولاریزم سکولاریزم همینطور است الآن در دروازه ترجمه پشت سر هم باز است لائیک سازی پشت سر هم باز است بالاخره يك کسی باید باشد اینها را بررسی کنید این قصرش را از شمع جدا کند بعد پاسخ بدهد برخیا هم آنطوری هم در نوشته ها آمده گرفتار شهوت عملی هستند اینها رهایی می خواهند و خیال می کنند رهایی آزادی است در قرآن کریم بارها ملاحظه فرمودید که ذات اقدس اله شبهات علمی صاحب نظران را نقل می کند و پاسخ می دهد می فرماید اگر کسی شبهه علمی داشته باشد جوابش را می دهم اینها مشکل علمی ندارند اینها که صاحب نظر نیستند ﴿بل یرید الإنسان لیفجر أمامه﴾<sup>۳۹</sup> اینها شهوت عملی دارند نه شبهه علمی فرمود جریان معاد را اینها گفتند ﴿أیحسب الإنسان أن لن نجمع عظامه﴾<sup>۴۰</sup> می گویند چگونه می شود که خاک را دوباره زنده می کند! خدایی که معدوم را موجود کرده حالا متفرق را نمی تواند جمع بکند؟! این چه شبهه ای است شما می کنید ﴿هل أتى على الإنسان حين من الدهر لم یکن شیئاً

۳۹ - سورة قیامت، آیه ۵.

۴۰ - سورة قیامت، آیه ۳.

مذكوراً<sup>۴۱</sup> اگر هیچ را خداوند به صورت انسان درآورد الآن که انسان موجود است و از بین نمی‌رود روحش که از بین نمی‌رود بدنش هم که ذرات پراکنده است دوباره جمع می‌کند ﴿قُلْ يَحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾<sup>۴۲</sup> این چه اشکالی است بعد فرمود اینها مشکل علمی ندارند شبهه علمی ندارند ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ﴾ \* بلی قادرین علی أن نسوی بنانه<sup>۴۳</sup> پس شبهه علمی در کار نیست ﴿بَلْ يَرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرُ أُمَامَهُ﴾<sup>۴۴</sup> این شهوت عملی دارد این می‌خواهد جلویش باز باشد هیچ جلو بند نداشته باشد ﴿لِيَفْجَرُ أُمَامَهُ﴾<sup>۴۵</sup> یعنی جلویش را هیچ چیزی نگیرد این که می‌گوید سکولاریزم این که می‌گوید پلورالیزم این که حرفهای دیگر دارد قسمت مهم مشکلشان این است.

بنابراین در ترجمه کردن هر کسی که در غرب زندگی می‌کند یا نام غربی دارد یا نام پروفیسور دارد آن که حکیم نیست هر کتابی قابل ترجمه نیست يك صاحب نظری که به سه رشته آگاهی داشته باشد و متخصص باشد او حق ترجمه دارد:

#### ۱ - منقول عنه ۲ - منقول الیه ۳ - دالان انتقال

اگر کسی می‌خواهد ترجمه کند باید این زبان اصلی مثلاً انگلیسی را مسلط باشد بداند این زبانی را هم که حالا یا فارسی یا عربی منقول الیه است بداند دو، آن فن را که دالان انتقال است یعنی حکیم باشد که بفهمد مطلب چیست تا شبهه قابل طرح باشد و قابل پاسخ.

۴۱ - سورة انسان، آیه ۱.

۴۲ - سورة یس، آیه ۷۹.

۴۳ - سورة قیامت، آیات ۳ - ۴.

۴۴ - قیامت، ۵.

۴۵ - سورة قیامت، آیه ۵.

اما اینکه گفته شد چرا ما به آیه ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾<sup>۴۶</sup> هستند کسانی که ﴿يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ

يَحْسِنُونَ صَنَاعًا﴾<sup>۴۷</sup> و امثال ذلك تمسك نمی‌کنیم این گونه از آیات ردّ شبهه سکولاریزم و اینها نیست چون اینها تمسك به عام در شبهه صداقیه است همین آیات را آنها درباره ماها منطبق می‌کنند می‌گویند شما که انحصارگرا هستید شمول گرا هستید می‌گوئید دین یکی است شما خیال می‌کنید در صراط<sup>۸</sup> مستقیمید در حالیکه اینچنین نیست ﴿وهم يحسبون أنهم يحسنون صنعا﴾ در اینگونه از موارد تمسك به عام در شبهه صداقیه خود عام است نه شبهه صداقیه خاص لذا جای برای تمسك به این استدلال نیست اما اینکه این نکته را يك بیان نورانی از حضرت امیر سلام الله علیه دارد که آن بیان را شما در شرائط گوناگون در مقاطع مختلف می‌بینید که عملی شده در خطبة ۱۹۴ وجود مبارك حضرت امیر درباره منافقان اینچنین فرمود: اهل نفاق اوصاف زشتی دارند یکی آن این است «وإن حكموا اسرفوا قد اعدوا لكل حق باطلاً و لكل قائم مائلا و لكل حي قاتلا و لكل باب مفتاحا و لكل لیل مصباحا يتوسلون إلى الطمع بالیاس و یقیموا به أسواقهم و ینفقوا به اعلیهم» اینها در قبال هر حقی يك باطلی را آماده کرده اند و نقد دارند برای هر شب تاری يك فانوس فراهم کرده‌اند این اصل کلی این نمونه‌اش را در مقاطع پنجگانه بود که در آن بحثهای سابق ما داشتیم آن مقاطع پنجگانه این است که مدتی فکر ربوبیت در این سرزمینی رواج نداشت فرعون بود و ظلمی بود و طغیانی بود و يك کشور ستم‌دیده وقتی وجود مبارك موسی سلام الله علیه مبعوث شد و فرمود به ذات اقدس اله ایمان بیاورید ﴿ربنا الذی أعطی کل شیء خلقه ثم هدی﴾<sup>۴۸</sup> مردم را به ربوبیت خدا دعوت کردند اینها اول مبارزه کردند و مناظره کردند گفت‌وگو داشتند دیدند که شکست خوردند گفتند بله جامعه رب

۴۶ - سورة كهف، آیه ۱۰۴.

۴۷ - سورة كهف، آیه ۱۰۴.

۴۸ - سورة طه، آیه ۵۰.

می‌خواهد ولی رب آنی نیست که موسی می‌گوید رب آن است که ما می‌گوئیم ﴿أنا ربکم الأعلى﴾ این حرف را که فرعون اول نزد که بعدها گفت ﴿أنا ربکم الأعلى﴾<sup>۴۹</sup> ﴿ما علمت لکم من إلهٍ غیری﴾<sup>۵۰</sup> این مال دعوی ربوبیت. در جریان نبوت هم که مقطع دوم است اینها هم برای این حق يك باطلی را ذخیره کردند انبیاء که آمدند گفتند ما از طرف ذات اقدس اله آمدیم بشارتی داریم رساله‌ای داریم کتابی داریم اینها گفتند مگر می‌شود بشر با خدا رابطه داشته باشد نبوت چیست؟ رسالت چیست؟ وقتی دیدند جامعه پذیرفت فکر نبوت در جامعه جا افتاد اینها گفتند بله نبوت حق است اما نبی شعیب و عیسی و موسی نیستند نبی اینها هستند لذا ارقام متنبیان کمتر از آمار انبیاء نیست هر وقت يك نبی در جامعه آمد چهار تا متنبی هم در کنارش پیدا شد این متنبی‌ها که اول داعیه‌ای نداشتند که این مسیلمه کذاب که اول نگفت که من نبی هستم اول اینها با نبوت درگیر بودند می‌گفتند که مگر می‌شود ﴿أبعث الله بشراً رسولاً﴾<sup>۵۱</sup> مگر می‌شود کسی با خدا رابطه داشته باشد اگر رسالتی هست باید فرشته عهده دارد باشد وقتی دیدند وجود مبارك پیغمبر علیه و علی آله آلاف التحية والثناء جریان نبوت را جا انداخت و با برهان و دلیل مردم پذیرفتند که بشر می‌تواند رسول الله بشود مسیلمه هم قد علم کرد بله بشر می‌تواند پیغمبر باشد ولی پیغمبر او نیست من هستم این هم مقطع دوم تا آن روز سخن از امامت و امارت و خلافت و اینها مطرح نبود وقتی وجود مبارك پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رحلت کرد و سخن از امامت و امارت و خلافت و جانشینی شد سخن از منا امیر و منکم امیر ثقیفه بنی ساعده و منزوی کردن اهل بیت و اینها به میان آمد گفتند بله خلیفه می‌خواهیم ولی خلیفه این است نه آن امیر می‌خواهیم امیر این است نه آن. در مقطع چهارم نسبت به علما و

۴۹ - سورة نازعات، آیه ۲۴.

۵۰ - سورة قصص، آیه ۳۸.

۵۱ - سورة اسراء، آیه ۹۴.

روحانیت، این مسئله اسلام منهای روحانیت همیشه بود وقتی که دیدند نه اسلام بالاخره يك عده کارشناس می‌خواهد متخصص می‌خواهد کارشناس ارشد می‌خواهد که دین را بشناسد به دین عمل بکند دین باور باشد دین را منتشر کند وقتی بدون اسلام و بدون روحانیت و بدون علمای غمی‌شود، علمای درباری را راه‌اندازی کردند عباسیها و اینها این مشایخ سوء این شریح قاضی اینها همه جزء مشایخ سوء بودند اینچنین نبود که حالا مرویان و امویان دلشان برای علما و روحانیت سوخته باشد دیدند بالاخره مردم روحانی را می‌خواهند مردم عالم دینی را قبول دارند اینها هم برای خودشان مشایخ سوء درست کردند این مقطع چهارم که مشایخ سوء کمتر از علمای راستین نبودند این مرحوم آقا سید عبدالحسین رضوان الله تعالی علیه يك رساله نوشت به نام مشایخ سوء.

مقطع پنجم مقطع ایمان است در جامعه يك وقتی ایمان جزء اصول ارزشی نبود نظیر عصر طاغوت وقتی انقلاب پدید آمد و به رهبری امام و خونهای پاك شهدا و ایمان ارزش پیدا کرد قرآن ارزش پیدا کرد و روایات ارزش پیدا کرد و مومن بودن ارزش پیدا کرد عده زیادی از این منافقین چهره عوض کردند و گفتند مومن مائیم نه شما همین هایی که اول بی‌ایمان بودند بعد به صورت با ایمان درآمدند البته ایران زمین همیشه بزرگانی داشت چه در حوزه چه در دانشگاه چه در اقشار مردم چه در بازار چه در عشائر شما می‌بینید هر از چند گاهی آیتی از آیات الهی از یکی از این فلاتها و اقلیمهای ایران ظهور می‌کند يك وقتی از شمال يك وقتی از جنوب يك وقتی از شرق يك وقتی از غرب شما کمتر می‌بینید شهری روستایی که بزرگواری از آنجا برنخواسته باشند این از فضل خداست به همه هم داده هر کسی در دیار خود بزرگانی را به یاد دارد اما يك عده فرصت طلب هم همیشه بوده‌اند شیخنا الأستاد مرحوم آقای شعرانی رضوان الله تعالی علیه در آن تعلیقه‌ای که بر شرح اصول کافی مرحوم ملا صالح مازندرانی دارند می‌فرمایند که همین ایرانی های فرصت طلب خب بزرگانی بودند علما بودند شهدا بودند مفسرین بودند، حکیم



بودند آنها که مقامشان محفوظ اما همین چند نفر فرصت طلب وقتی چنگیز آمد هلاکو آمد و مغول آمد و غاتگری کردند و زدند و بردند و کشتند اینها برای اینکه به همین غارتگران نزدیک تر شوند به آن صورت در آمدند اول محاسن داشتند بعد حلقوا لحائهم ریشهایشان را تراشیدند دیدند به آن صورت در نمی آیند بعد یتتکون لحائهم زنانه صورتشان را نخ کردند که اطس صورت بشوند مثل تتر شوند برای اینکه به آنها نزدیک شوند همین مردم این را ایشان نقل می کنند الآن هم چهار نفر چهار تا ریش درست می کنند که به دولت ما نزدیک شوند این است که در هر زمانی فرمودند شما مواظب مقاطعتان باشید خواب آدم بفهم از بیداری و عبادت نفهم بهتر است آیات الهی بیناتش هست فرمود یتتکون لحائهم نخ کردند که دیگر هیچ مویی در نیاید شبیه تتر شوند و شدند حالا ایشان در بخشهای نخ کردن صورت فرمودند آنچه که اینجا ذکر شده به عنوان مقطع پنجم در بخشهای ایمانی ذک شده آنها در بخشهای سیاسی و اجتماعی ممکن است مقاطع پنجگانه خاص خودش را داشته باشد یعنی اگر کسی سیر تاریخی بکند می فهمد اینها چه کار کردند در هر عصری این فرصت طلبها چه کار کردند اما اینکه بحث قرآنی ما است این است هم ادعای ربوبیت شد و هم ادعای نبوت شد و هم ادعای امامت شد و هم ادعای عالم ربانی شدن شده و هم ادعای ایمان این همان بیان نورانی حضرت امیر سلام الله علیه است که فرمود «اعدوا لكل حق باطلا و لكل باب مفتاحا و لكل لیل مصباحا» اینها برای هر شب تاری یک فانوس آماده دارند خب این لازم نمی کند برانسان که انسان همه زوایا را بنگرد بنابراین در جریان سکولاریزم الآن همینگونه است بعضی از کتابها واقعاً در آن حد نیستند که کسی تعرض بکند و پاسخ بدهد اما این سؤال که وجود مبارك پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم یهودی نبود مسیحی نبود بر دین ابراهیم بود این درباره حضرت ابراهیم است ﴿ما کان ابراهیم یهودیاً و لا نصرانیاً و

لكن كان حنيفاً مسلماً ﴿٥٢﴾ وجود مبارك پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به روال هدایت انبیاء حرکت می کرد که در سوره مبارکه انعام آیه اش خوانده شد که فرمود انبیاء را ما هدایت کردیم یعنی در صراط مستقیم بودند ﴿فبهدهم اقتده﴾ ﴿٥٣﴾ نه بهم اقتده نفرمود به این انبیاء اقتداء کن فرمود دینی را که من به اینها دادم به همین دین اقتدا کن مقتدای وجود مبارك پیغمبر دین الله است نه انبیاء اگر در آیه سوره مبارکه انعام می فرمود فبهم اقتده معلوم می شود مقتدای حضرت انبیاء گذشته بودند اما این را که نفرمود فرمود ﴿فبهدهم اقتده﴾.

اما اینکه به مقام مخلصین شیطان راه ندارد چطور شیطان در حضرت آدم راه پیدا کرد این را شما در بحثهایی که قبلاً گذشت در سوره مبارکه بقره اگر ملاحظه فرمایید آنجا پاسخ داده شد که شیطان در آنجا کار حرام و مکروهی را بر وجود مبارك حضرت آدم سلام الله علیه تحمیل نکرد آن عالم عالم تشریع نبود قبل از اینکه شریعتی نازل شود و دینی نازل شود آن صحنه اتفاق افتاد آنچه که در آن صحنه اتفاق افتاده است باید برابر قواعد و اصول ارزشی همان صحنه معنا باشد هنوز هبوط نبود هنوز دین نبود وقتی که ﴿اهبطا﴾ ﴿٥٤﴾ إلى الأرض شد آنگاه فرمود ﴿فإمّا یأتینکم منی هدی فمن اتبع هدی فلا یضلّ ولا یشقی﴾ ﴿٥٥﴾.

اما اینکه معرفت نقلی چه اندازه ارزش دارد معرفت نقلی ظاهر قرآن است که در اصول ملاحظه فرمودید حجیت آن مشخص است ظاهر روایات است که در اصول ملاحظه فرمودید حجیت آن مشخص است یک محقق دین پژوه این ظواهر نقلی را با ادله عقلی جمع بندی می کند و برابر آن جمع بندی هم فتوا می دهد.

٥٢ - سوره آل عمران، آیه ٦٧.

٥٣ - سوره انعام، آیه ٩٠.

٥٤ - سوره طه، آیه ١٢٣.

٥٥ - سوره طه، آیه ١٢٣.

و اما اینکه چطور علم به غیب نسبت به معدوم‌ها تعلق می‌گیرد کسی که به مقام بالای مجرد تام رسید همه اشیا را در مخزن الهی می‌بیند وقتی همه اشیا را در مخزن الهی دید دیگر لازم نیست علمش علم حصولی باشد. سؤال این بود که اشیائی که فعلاً معدوم هستند حضور ندارند تا اینکه علم حضوری انبیاء نسبت به آنها ترسیم شود خب آن کسی که به علم حضوری بالاصل به همه اشیا «عالم إذ لا معلوم» علم دارد چگونه تصویر شد اینها هم که خلیفه او هستند به آن مخزن راه پیدا می‌کنند ذات اقدس اله هم در مقام ذات «عالم إذ لا معلوم» هم نسبت به مخازنی که علم حضوری دارد این مخازن همه اشیا گذشته و حال و آینده را در خود ذخیره دارد نسبت به او هم ذات اقدس اله شهود دارد «عالم إذ لا معلوم» انبیاء و انسانهای کامل هم به آن مقام می‌رسند و شهود پیدا می‌کنند. اما اینکه سؤال شد که راه جزم پیدا کردن ما چیست؟ ما اگر چنانچه بین دو طرف نقیض قرار بگیریم خب یقین داریم یکی حق است و یکی باطل و مطلب نظری را باید به آن بدهی ختم بکنیم اگر دو تا رای دوتا فتوا یا کمتر و بیشتر در مسئله‌ای مطرح باشد اینها فی طرفی النقیض نباشند....

والحمد لله رب العالمین